

داوری در اندیشه های علامه حلی و ابن تیمیه در زمینه آیات نازل شده در شان اهل بیت علیهم السلام



داوری در اندیشه های علامه حلی و ابن تیمیه در زمینه آیات نازل شده در شأن اهل بیت علیهم السلام

علامه حلی در کتابی به نام «منهاج الکرامه» اعتقادات شیعه علی الخصوص ادله فضیلت و امامت حضرت علی(ع) و اهل بیت(ع) را نوشته است و ابن تیمیه در نقد این کتاب، کتاب «منهاج السنه النبویه» را تألیف کرده است. ابن تیمیه در اغلب موارد و در رابطه با ادله قرآنی و روایی در مورد امامت یا فضیلت حضرت علی(ع) یا اهل بیت(ع)، با بهانه های مختلف، مثل نبود آن در کتب صحاح، یا مخالفت با اجماع و با ادعاهای دروغین این ادله را انکار کرده است. در این مقاله با بررسی موردی آیات فضائل اهل بیت(ع) روش غیر علمی ابن تیمیه تبیین گردیده است.

جمال الدین ابو منصور اسدی حلی، حسن بن یوسف بن علی بن محمد بن مطهر، معروف به «علامه حلی» در شب بیست و هفتم رمضان 1648ق در شهر حله دیده به جهان گشود. [1] علامه حلی که در بیت شرف و فضیلت می زیست، دوران طفولیت خود را با عنایتها و تربیت خاص پدر و دایی خود سپری کرد.

در سن جوانی، با خواجه نصیرالدین طوسی، متکلم بلند آوازه اسلامی ملاقات کرد و تا سال 672ق که نصیرالدین طوسی وفات کرد، کتابهای پرشماری را در الهیات، فلکیات، ریاضیات و قسمتهایی از کتابهای ابن سینا را از محضر او فرا گرفت. [2]

تالیفات

علامه حلی، حافظه ای قوی و قلمی نیرومند داشت. بعضی از شرح حال نگاران در فراوانی تالیفات وی گویند: «علامه در سفرهای خود در حالی که بر اسب خود سوار بود، می نوشت [3]».

علامه در زمینه کلام، حکمت، طبیعیات، علوم قرآن، فقه، اصول و شرح و ترجمه آثار ابن سینا و شرح نوشته های استاد خود خواجه نصیرالدین طوسی، کتابهایی مهم و سودمند از خود به یادگار گذاشته است.

علامه حلی در فقه نوزده کتاب، در علم حدیث نه کتاب، در تفسیر دو کتاب، در اصول فقه پانزده کتاب، در منطق هفت کتاب، در ادبیات عرب همچون نحو و صرف چهار کتاب و در علم رجال نیز چهار کتاب تألیف کرده است.

ارتباط دوستانه با علمای اهل سنت

مرحوم علامه با صاحب نظران و دانشمندان اهل سنت و جماعت، روابطی صمیمانه داشت. علمای اهل سنت به او به دیده تکریم نگریسته و او نیز متناسب با کرامت و شخصیت خود احترام بسیاری برای آنان قائل بود. هرگاه در مجامع علمای اهل سنت قرار می گرفت، بدون تعصب، از باب احترام به آنان نمازهای یومیه خود را در پنج وقت به صورت جداگانه می خواند. او با تنی چند از فرهیختگان بنام از صاحب نظران سنی مذهب، نشستها و گفت و گوهای صمیمانه علمی ترتیب داد.

از جمله با قاضی بیضاوی شیرازی (م 685ق)، صاحب تفسیر بیضاوی مکاتبات علمی زیادی داشته است. این مکاتبات در زمینه مسائل کلامی، اصولی، حدیث، فقه و... صورت می گرفت. بیضاوی دومین نامه خود به علامه را با بیان زیر آغاز کرده است:
... مولانا جمال الدین أدام الله أنت امام فواضلك، أنت إمام المجتهدين فى الأصول و الفقه و الحدیث و... [4]

توانمندی در مناظرات

علامه حلی با وجود ملاطفت و مدارا با علمای اهل سنت و جماعت، در مناظره و گفت و گوی علمی نیز از توانمندی فوق العاده ای برخوردار بود. او دیدگاههای خود را در محضر دیگر علما با منطق استوار و دلایل علمی و متین مطرح می کرد.
مناظره او با علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت در محضر پادشاه وقت بلاد اسلامی، سلطان محمد (معروف به خدابنده) که به گرایش شاه به مذهب تشیع انجامید، بر پژوهشگران پوشیده نیست. [5]

البته بین علامه حلی و ابن تیمیه، هیچ گاه مناظره ای انجام نشد و هیچ یک از آن دو تمایلی به مناظره نداشتند. به گفته ابن حجر عسقلانی، تنها یک بار، هنگامی که فردی، بدگویی های ابن تیمیه از علامه حلی را به علامه یادآوری کرد، علامه گفت: «اگر می دانستم که او حرفهایم را می فهمد، به او نامه ای می نوشتم» [6].
همچنین به نقل ابن حجر، هنگامی که ابن تیمیه کتاب منهاج السنه را بر رد کتاب منهاج الكرامه علامه حلی نوشت و نسخه ای برای علامه فرستاد، علامه همان سخنان پیشین را تکرار کرد. [7]

آشنایی با ابن تیمیه

حسب و نسب

نام، کنیه و لقب او «احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن خضر ابوالعباس تقی الدین ابن تیمیه» است.
ابن تیمیه در سال 661ق در «حران» متولد شد و در سال 728ق در «دمشق» در گذشت. وی از خانواده ای است که بیش از یک قرن پرچمدار مذهب حنبلی بوده اند.

اندیشه ابن تیمیه

او توسل به انبیای الهی و اوصیای منصوص آنان و اولیاء و صلحاء و استغاثه به آنان را شرک می دانست و اعتقاد به شفاعت را کفر می پنداشت. ابن تیمیه، زیارت اهل قبور، ساختن بنا و گنبد و بارگاه و گل دسته بر قبور را از بدعتهای جاهلی یاد می کرد.
او اعتقاد به امامت اهل بیت پیامبر خدا را از آموزه های یهود می دانست و باور به عصمت امامان و اهل بیت را کفر تلقی می کرد. اما خود در مورد صفات الهی به گونه ای می اندیشید که قرآن کریم، ساحت رب العالمین را از آن اوصاف پاک و منزّه می شمرد و علمای اسلام، از فرقه های مختلف، آن را کفر یاد کرده اند.

ابن تیمیه در مورد خداوند، قائل به «تجسیم» شده، خداوند را با خلق او تشبیه می کرد.

شیخ حنفی کوثری درباره اعتقاد ابن تیمیه به صفات خداوند گوید:

ابن تیمیه با صراحت در مورد خدا قائل به تجسیم است [8].

بدین سان اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران و پیشوایان مذاهب فقهی اهل سنت اعم از

حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی در صدد تکفیر ابن تیمیه برآمدند. شیخ شهاب الدین ابن جهل شافعی (م 733ق) که خود از معاصران ابن تیمیه بود، آثار و کتابهای زیادی در بیان عقاید کفرآمیز و رد وی نگارش کرد و در تصنیفهایش به صراحت او را به مبارزه و گفت و گو فرا خوانده، گوید: ما منتظریم تا فساد و انحرافهای او (ابن تیمیه) یکی پشت سر دیگری آشکار گردد تا مدارج گمراهی و عناد و انحراف او را بیان کنیم و در راه خدا جهاد شایسته ای انجام دهیم [9].

تعصب نسبت به تشیع

ابن تیمیه، نسبت به «شیعه» تعصب خاصی از خود نشان داده و عناد آشتی ناپذیری را نسبت به مذهب تشیع و اعتقادات شیعه ابراز کرده است. ابن تیمیه، تأسیس مذهب شیعه را به عبدالله بن سبا یهودی نسبت می دهد و تفکرهای شیعه را از اندیشه های یهود یاد می کند. [10] وی ناآگاهانه واژه «خشبیه» را درباره شیعه به کار برده، دلیل این نامگذاری را این گونه عنوان می نماید: شیعیان را به این دلیل خشبیه می نامند که آنان معتقدند ما با شمشیر جهاد نمی کنیم، جز اینکه در رکاب امام معصوم باشیم [11]. ابن تیمیه، شیعه را غالی و نیز دروغگویان معروف می شمارد [12].

تالیفات

ابن تیمیه، تالیفات نسبتاً زیادی داشته است، ولی بررسی در آثار او می نمایاند که بیشترین تالیفات او، در زمینه مسائل اعتقادی بوده است. در میان مجموعه آثار و تالیفات او، کتاب منهاج السنّه که ظاهراً بر رد اندیشه های علامه حلی نگارش یافته، بیش از دیگر کتابهای او به ارزشهای اعتقادی مسلمانان و مذهب شیعه و حتی اهل بیت و دودمان نبوت اهانت کرده است. به گفته ابن حجر عسقلانی، هنگامی که ابن مطهر حلی، کتاب خود را به نام منهاج الکرامه فی اثبات الامامه (در اثبات امامت اهل بیت) به نگارش در آورد و در آن کتاب بجز دلایل کلامی و عقلی، با استناد به روایتهای معتبر نقل شده در صحاح و سنن اهل سنت و جماعت، امامت ائمه اهل بیت را ثابت کرد، ابن تیمیه تصمیم گرفت که بر رد کتاب ابن مطهر کتابی بنویسد و بالاخره با مدتها تلاش و کوشش کتابی پر حجم به نام منهاج السنّة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریه بر رد کتاب علامه حلی نوشت. [13]

آیات مورد بحث در یک نگاه کلی

مرحوم علامه حلی در دو کتاب کشف الحق و نهج الصدق و منهاج الکرامه فی اثبات الامامه، بیش از یکصد آیه و سوره قرآن کریم را نازل شده در عظمت شأن و بیان مقام والای عترت پیامبر خدا یاد کرده است. در میان این دسته از آیات و سوره ها، دسته ای را اختصاصاً در شأن حضرت زهرا علیها السلام و طیف پرشماری را در بردارنده مقام ارجمندی همه عترت یاد کرده است. در میان مجموعه آیات و سوره های نازل شده در این زمینه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- * نزول سوره کوثر در شأن حضرت زهرا علیها السلام.
- * نزول سوره هل ائی در شأن حضرت زهرا و امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فضه خادمه.
- * نزول سوره عصر در شأن عترت.

* نزول آیه تطهیر (احزاب / 33) و آیه مباحله (آل عمران / 61) و آیه «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (بقره / 37) در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.
* نزول آیه ولایت (مائده / 55) و آیه تبلیغ (مائده / 67) و آیه «أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده / 3) و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره / 207) و آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ أَمَامًا..» (بقره / 124) و دهها آیه دیگر در شأن علی علیه السلام.

دلایل و معیارها

در سبب نزول آیات یاد شده در شأن عترت که موضوع اصلی ما در مقاله حاضر می باشد تمامی اظهارات علامه حلی از منابع اهل سنت صورت گرفته و چنان که در فصل بعد یاد خواهیم کرد، نقل روایات تفسیری و اسباب نزول از آن منابع را با تعبیرهای «اجمع المفسرون»، «اجمع المحدثون»، «اجمع المفسرون علی نزولها فی...»، «نقل الجمهور»، «روی الجمهور فی الصحیحین» یا «قال فلان...» یاد می کند.

ابن تیمیه نیز در مقام نقض و رد اظهارات علامه حلی به اجماع علمای امت، اجماع مفسران، و اجماع محدثان استناد می کند.

بنابراین داوری در دو اندیشه متناقض که هر یک مدعی اجماع در زمینه آنها یا یکی مدعی وجود آن در صحاح سته و دیگری مدعی نفی آن می باشد، به تحقیق گسترده و بررسی موردی کلیه آیات مورد بحث نیازمند است.

اما از آنجا که در این نوشتار فشرده، بررسی تفصیلی همه موارد ممکن نیست، به بررسی چند مورد به عنوان بررسی موردی پرداخته، سپس در یک نگاه کلی، دیدگاه صاحب نظران اهل سنت را در مورد اندیشه علامه حلی و ابن تیمیه به داوری می طلبیم.

بررسی موردی آیات

آیه ولایت

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [14]. همانا ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند و نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

این آیه شریفه، در اصطلاح قرآن پژوهان به آیه «ولایت» شهرت یافته است و بسیاری از محدثان و مفسران، آن را به همین عنوان یاد کرده اند. البته بعضی از صاحب نظران، از این آیه به عنوان آیه «زکات به خاتم» نیز نام برده اند.

اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران، نزول این آیه را درباره علی علیه السلام مورد اجماع شیعه و سنی دانسته اند. مفسران و محدثان، با راهها و اسناد بی شماری از طریق صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نزول این آیه را درباره علی علیه السلام اثبات کرده اند.

علامه حلی همچون دیگر صاحب نظران امامیه نزول آیه ولایت را در شأن حضرت علی علیه السلام قطعی دانسته و از آن برای اثبات امامت آن گرامی سود جسته است. علامه حلی درباره اشتها این سبب نزول می نویسد:

«علمای اسلام بر نزول آیه درباره علی علیه السلام اجماع کرده اند و این در صحاح سته نیز مذکور است که چون علی علیه السلام در نماز خویش و در حضور صحابه انگشتی خود را به مسکین صدقه داد، این آیه فرود آمد [15].»

او در جای دیگر می نویسد:

«مفسران اتفاق کرده اند بر اینکه مراد از «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ...» علی علیه السلام است؛ زیرا

هنگامی که علی علیه السلام در حال رکوع، انگشتی خویش را صدقه داد، این آیه درباره او نازل شد و در این امر اختلافی نیست [16].»

ابن تیمیه در آثار مختلف خود صدقه دادن علی علیه السلام در حال نماز و نزول آیه در شأن آن حضرت را تکذیب کرده، دیدگاه خود را به اجماع و اتفاق نظر علمای امت مستند می کند. او در کتاب خود به نام مقدمه فی اصول التفسیر گوید:

«و حدیث علیّ فی تصدّقه بخاتمه فی الصلاة فإنّه موضوع باتفاق العلماء» [17].

حدیث صدقه دادن علی در هنگام نماز به اتفاق نظر علما جعلی است.

وی در جای دیگر از همان کتاب سخنان خود را تکرار کرده گوید:

«انّه موضوع بإجماع أهل العلم» [18].

ابن تیمیه، این سخنان را در مورد نفی نزول آیه ولایت، در آثار نسینا قدیمی خود اظهار کرده بود، اما هنگامی که خود را در برابر منطق و دلایل استوار علامه حلی مشاهده کرد، با اهانت به علامه و نسبت دادن تحریف قرآن به او، از نفی نزول آیه ولایت در شأن علی سخن گفت: «ابن مطهر قرآن را به گونه ای تحریف کرده که هیچ کس مانند او تحریف نکرده است؛ مانند سخن او که گفته است: آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» در شأن علی هنگامی که در حال نماز انگشتی خود را صدقه داد نازل شده است.

این سخن از بزرگ ترین دعوای باطله است، بلکه اهل علم به نقل این مطلب که این آیه در شأن علی نازل نشده اجماع کرده اند و نیز اجماع کرده اند که علی در حال نماز هرگز انگشتی خود را صدقه نداده است و اهل علم به نقل این حدیث که صفت نقل شده برای علی از دروغهای جعل شده است اجماع کرده اند» [19].

ابن تیمیه در یک ترفند عامیانه، منابع فراوانی را که علامه حلی، نزول آیه را از آن منابع در شأن امیر مؤمنان نقل کرده انکار می کند و تنها از تفسیر ثعلبی نام می برد و آن را ضعیف و مخدوش معرفی می کند. او می گوید:

«اما روایتی که ابن مطهر (در سبب نزول آیه ولایت) از تفسیر ثعلبی نقل کرده است، محدّثان اجماع کرده اند به اینکه ثعلبی دسته ای از احادیث ساختگی را در تفسیر خود روایت کرده است و به همین دلیل از آنجا که بغوی عالم به حدیث است، روایتهای جعلی را در تفسیر خود نقل نکرده و تفسیرهای اهل بدعت را که ثعلبی ذکر کرده نیز یاد نکرده است» [20].

و نیز در مورد بغوی گفته است:

«او عالم به حدیث است و این گونه روایتهای جعلی را نقل نمی کند» [21].

ابن تیمیه بجز بغوی، طبری و تفسیر او را نیز ستوده و مدعی شده است که چون طبری در صد گردآوری روایتهای صحیح و با سندهای ثابت بوده، روایتهای جعلی همچون نزول آیه ولایت در شأن علی علیه السلام و... را در تفسیر خود نقل نکرده است. [22]

او از درستی تفسیر طبری در جای دیگر هم سخن گفته است. هنگامی که از ابن تیمیه درباره تفسیر صحیح تر پرسیده شد (که کدام یک از تفسیرها به کتاب و سنت نزدیک تر است) در جواب گفت:

«أما التفاسیر التي فی أیدی الناس فأصحّها تفسیر محمد بن جریر الطبری، فإنّه یذكر مقالات السلف بالأسانید الثابتة و لیس فیہ بدعة و لا ینقل عن المتهمین، کمقاتل و الکلبی» [23].

اما تفسیرهایی که در دست مردم هستند، پس صحیح ترین آنها تفسیر محمد بن جریر طبری است. او گفته های سلف را با ذکر سندهای ثابت یاد کرده و بدعتی در آن کتاب نیست و از اشخاص متهم به دروغگویی، مانند مقاتل و کلبی روایتی در آن تفسیر نقل نکرده است.

نقدی بر اظهارات ابن تیمیه

با نگاهی اجمالی به اظهارات علامه حلی و گفته های ابن تیمیه به نظر می رسد که تناقضاتی در گفته های ابن تیمیه وجود داشته باشد.

وی با اینکه در روایت سبب نزول آیه ولایت، طبری و بغوی را ستوده و تنها ثعلبی را نقل کننده روایتهای جعلی یاد کرده است، اما در نقل حدیث انذار، همین دو راوی مورد تأیید خود را نیز به نقل روایتهای جعلی متهم کرده است. او می گوید:

«حدیث انذار در پاره ای از کتابهای تفسیر آمده که در آنها روایتهای صحیح نقل نشده، مانند تفسیر ثعلبی و واحدی و بغوی و بلکه تفسیر ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم، مجرد روایت هر یک از این تفسیرها، دلیل بر درستی آنها نیست» [24]

بدین سان روشن می شود که ابن تیمیه با نكوهش طبری و بغوی در جایی و ستایش از آن دو در جای دیگر، به تناقض آشکاری گرفتار آمده است.

تناقض دیگر در سخنان ابن تیمیه این است که او بغوی و ابن جریر را ستود و در حق آنان گفت: ابن جریر و بغوی این گونه روایتهای ضعیف را در کتابهای خود نقل نمی کنند، در حالی که ابن جریر در تفسیر خود، با سندهای ثابت (به گفته ابن تیمیه) حدیث صدقه دادن علی علیه السلام در حال نماز و نزول آیه ولایت در شأن آن گرامی را با پنج طریق [25] و بغوی نیز در کتاب خود این حدیث را به چندین طریق [26] نقل کرده اند.

نگاهی به اجماع مورد ادعای

علامه حلی و ابن تیمیه

چنان که یاد شد، هر یک از دو طرف دعوی (علامه حلی و ابن تیمیه) برای اثبات مدعای خود، ادعای اجماع کرده اند. اکنون باید دید که آیا اجماعی در کار بوده یا خیر و اگر اجماعی بوده، کدام یک از آنها در ادعای خود صادق اند؟

پیش از نگرش به آرای مفسران و محدثان، مناسب است راویان صحابی این سبب نزول را یاد کنیم.

در میان راویان سبب نزول این آیه، چهره هایی همچون: ابن عباس، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، ابو رافع، انس بن مالک، سلمة بن كهیل، عبدالله بن سلام، مقداد بن اسود کندی، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبدالله، خلیل بن مره و خود امیر مؤمنان علیه السلام دیده می شوند.

محدثان اسلامی نیز هر یک سبب نزول آیه و صدقه دادن علی علیه السلام را در منابع روایی و تفسیری خود از صحابه گرامی پیامبر نقل کرده اند.

چنان که یاد شد، طبری نزول این آیه را در شأن علی با پنج طریق و بغوی یکی دیگر از مفسران مورد اعتماد ابن تیمیه نیز این حدیث را به چندین طریق نقل کرده اند.

بجز این دو نفر، از دیگر محدثانی که این حدیث را نقل کرده اند می توان از واحدی [27] در اسباب النزول و جار الله زمخشری [28] در تفسیر کشاف و امام فخرالدین رازی [29] در تفسیر کبیر و ثعلبی [30] در تفسیرش و مسلم در صحیح و بخاری در صحیح و امام احمد بن حنبل در فضائل [31] و ابن اثیر [32] در جامع الاصول و خطیب و ابن مردویه و ابوالسعود [33] و نسفی [34] و بیضاوی [35] و سیوطی [36] و شوکانی [37] و آلوسی [38] نام برد.

شوکانی بعد از ذکر جریان صدقه دادن علی علیه السلام در حال نماز، در سبب نزول آیه گوید:

«خطیب در المتفق و المفترق این حدیث را از ابن عباس نقل کرده و نزول آیه را در شأن علی علیه السلام درست می داند و عبدالرزاق و عبد بن حمید و ابن جریر و ابوالشیخ و ابن مردویه، روایت را از ابن عباس نقل کرده اند و او گفته: آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد» [39]. ابوالشیخ و ابن مردویه از علی بن ابی طالب علیه السلام مانند این را نقل کرده اند [40]. آلوسی گفته است:

«بیشتر محدثان بر این اند که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است» [41]. آن گاه داستان سبب نزول آیه را به تفصیل یاد کرده است. و نیز آلوسی در تفسیر خود نقل کرده است:

«چون آیه ولایت در شأن علی علیه السلام نازل شد حسان بن ثابت که در آن هنگام در مسجد حضور داشت، اشعاری را در این زمینه انشاد کرد:

أبا حسن تغدیک نفسی و مهجتی

و کلّ بطی ء فی الهدی و مسارع

فأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعا

زکاة، فدتک النفس یا خیر راکع

فأنزل فیک الله خیرا و آیه

و بینها فی محکّمات الشرایع» [42]

احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و ابن اثیر در جامع الاصول و جمع پرشمار دیگری از محدثان نیز این روایت و نزول آیه در شأن علی علیه السلام را تأیید کرده اند [43].

حسکانی دانشمند بزرگ اهل سنت در کتاب شواهد التنزیل بیست و هشت روایت در این زمینه یاد کرده و در میان راویان او، شش نفر از بزرگان صحابه همچون علی علیه السلام، عمار، ابوذر، مقداد، جابر و ابن عباس به چشم می خورند [44].

واحدی در اسباب النزول به دو طریق [45] و ابن کثیر در تفسیر خود با شش طریق [46] و سیوطی در تفسیر الدر المنثور فی تفسیر القرآن بالمأثور با حدود بیست طریق [47] و همچنین در لباب النقول آن را درباره علی و به مناسبت داستان اعطای خاتم نقل کرده اند. فخر رازی می نویسد:

«روایت شده که هنگام نزول این آیه عبدالله بن سلام گفت: ای پیامبر خدا! من علی را دیدم که انگشتی خود را به نیازمندی صدقه داد در حالی که رکوع کرده بود. پس ما او را به ولایت خویش برمی گزینیم» [48].

علامه امینی نیز 66 نفر از محدثان اهل سنت را که از نزول آیه در شأن علی علیه السلام سخن گفته اند، با مدرک و نام کتابهای آنان یاد کرده است [49]. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد:

«أئمه تفسیر روایی (تفسیر مأثور) مانند احمد، نسائی، طبری، طبرانی، عبد بن حمید و دیگر حافظان و امامان حدیث، بدون هیچ گونه رد بر نقل آنان، اتفاق کرده اند و متکلمان نیز صدور این روایت را پذیرفته اند و فقیهان آن را در مسئله انجام عمل زیاد در باب نماز و در این مسئله که «آیا صدقه تطوع، زکات نامیده می شود یا خیر؟» نقل کرده اند» [50].

مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی نیز نزول آیه ولایت را در شأن امیر مؤمنان علیه السلام، از 31 منبع و مصدر نقل کرده است [51].

علامه سید شرف الدین عاملی می نویسد:

«نزول آیه (ولایت) درباره علی علیه السلام از جمله چیزهایی است که مفسران بر آن اجماع

کرده اند و این اجماع را جمعی از بزرگان اهل سنت چون امام قوشنجی در بحث امامت از شرح تجرید نقل کرده اند» [52].

سید مرتضی می نویسد:

«اهل نقل اتفاق کرده اند بر اینکه زکات دهنده در رکوع نماز، علی علیه السلام است» [53].

آیه مباهله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». [54]

پس هر کس در این امر (عیسی) با تو به بحث و مجادله برخیزد، با وجود اینکه آگاهی به این مسئله (از سوی خدا) بر تو رسیده است (راه بحث و مناظره را فرو گذار و به مباهله برخیز). پس بگو: بیایید ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خودتان را فراخوانیم، آن گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. نگرش به این آیه از زاویه های گوناگون لازم است و ما این نگرش را از بحث یاران پیامبر در جریان مباهله آغاز می کنیم:

یاران پیامبر در جریان مباهله

مفسران شیعه به اتفاق نظر و مفسران عامه همچون بیضاوی، نیشابوری، بروسوی، حقی، سیوطی، فخر رازی و ابن کثیر در کتابهای خود اعتراف کرده اند که چهار نفر (حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) اصحاب مباهله و همراهان پیامبر بودند [55].

دلالت جریان مباهله بر فضیلت عترت

علامه حلی همراهی اصحاب کساء در مباهله با پیامبر و نزول آیه را در شأن آنان از فضیلت‌های اهل بیت یاد کرده و گفته است:

«مفسران اجماع کرده اند که «ابنائنا» اشاره به «حسن و حسین علیهما السلام» و «انفسنا» اشاره به علی علیه السلام است. پس خداوند علی را نفس محمد صلی الله علیه و آله قرار داد و مراد برابری میان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و شخص مساوی با فرد اکمل که خود شایسته باشد، اکمل و شایسته است.

و این آیه بر جایگاه والای مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام دلالت می کند؛ زیرا خداوند برای علی به برابری با نفس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکم کرد و او را برای یاری دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله برای دعا (مباهله) تعیین کرده است. کدامین فضیلت بالاتر از اینکه خداوند به پیامبر خود دستور دهد که در امر دعا (مباهله) از او یاری بجوید و به او متوسل شود؟ و این مرتبه برای چه کسی به دست می آید؟» [56]

ابن تیمیه همراهی امیر مؤمنان و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را با پیامبر خدا در مباهله، دلیل بر فضیلت این انوار پاک نمی داند. او می گوید:

«و اما حدیث المباهلة فلم أر فيه فضيلة لهم، و ما دعاهم النبي صلی الله علیه و آله لفضيلة لهم و لكن دعاهم لأنهم أقاربه و الرجل في المباهلة يأخذ أقاربه و لو كان قد دعا أبابكر و عمر لكانت اجابة دعائه أولى و أسرع» [57].

اما در داستان مباهله هیچ فضیلتی برای اهل بیت نمی بینم و پیامبر که آنان را برای شرکت در مباهله دعوت کرد، به خاطر فضیلت آنان نبود، بلکه دعوت از آنان به این دلیل بود که (معمولاً) انسان در مباهله، نزدیکان خود را شرکت می دهد و اگر پیامبر در این مباهله، ابوبکر و عمر را دعوت می کرد، اجابت دعای او سزاوارتر و سریع تر بود.

ابن تیمیه در این سخنان کاملاً از یاد برده که دعوت اهل بیت در مباحله از سوی خدا بود، نه از سوی پیامبر خدا. در عین این غفلت، تلاش می کند که برای پیامبر خدا در این امر خط مشی تعیین کند و آن گرامی را از اینکه ابوبکر و عمر را در این مباحله به جای نزدیکان خود دعوت نکرده، به گونه تلویحی سرزنش کند. او در جای دیگر می گوید:

«ابن مطهر کوشیده است تا از دعوت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام توسط پیامبر در جریان مباحله، بر فضیلت آنان بر صحابه استفاده کند، ولی این جریان، هرگز بر فضیلت دلالت نمی کند و من بارها گفتم که رافضیها همچون زمان جاهلیت تلاش می کنند تا فضیلت اهل بیت را بر صحابه اثبات کنند» [58].

آنچه از شواهد برمی آید، نشاندهنده این است که مخالفت ابن تیمیه با علامه حلی به این دلیل بود که علامه در اثبات فضائل اهل بیت تلاش می کرد؛ چنان که ابن حجر، از این حقیقت پرده برداشته و گفته است:

«تتقیص ابن مطهر از سوی ابن تیمیه، به دلیل تنقیص علی علیه السلام بود» [59].

ابن تیمیه خود نیز چندان درصدد نبود تا اندیشه دشمنی با اهل بیت را کتمان کند. او در کتاب منهاج السنه گفته است:

«انّ فكرة تقديم آل الرسول صلى الله عليه وآله هي من أثر الجاهلية في تقديم أهل بيت الرؤسا» [60].

اندیشه مقدم داشتن آل رسول از اندیشه جاهلیت است که اهل بیت سران خود را بر دیگران مقدم می کردند.

او در جای دیگر از همان کتاب خاستگاه این اندیشه را تفکر یهود یاد کرده است:

«قالت الشيعة: لا تصلح الامامة إلاّ في ولد عليّ و قالت اليهود لا تصلح الملك إلاّ في آل داود» [61].

شیعه می گوید: امامت جز برای فرزندان علی علیه السلام شایسته نیست و یهود می گوید: حکومت جز برای آل داود، برای کس دیگر سزاوار نیست.

اینکه آیا مأموریت پیامبر خدا از سوی پروردگار برای همراهی اهل بیت خود در مباحله، دلیل بر فضیلت آنان شمرده می شود یا خیر، نکته ای است که اکنون به ارزیابی آن می نشینیم. نخست به دیدگاه بعضی از صاحب نظران اهل سنت در این باره می پردازیم و آن گاه پاره ای از گفتار صاحب نظران امامیه را یاد خواهیم کرد.

اکثریت قریب به اتفاق محدثان و مفسران اهل سنت که پیشتر از آنها نام بردیم، بر این باورند که آیه مباحله دلیلی مهم بر فضیلت اهل بیت می باشد.

ابن حجر در الصواعق المحرقة، به نقل از دار قطنی آورده است: امیر مؤمنان در روز شورا فرمود: «شما را به خدا سوگند، بین شما کسی نزدیک تر از من به پیامبر صلی الله علیه و آله هست که او را به منزله خود و فرزندان او را پسران خود و همسر او را نزدیک ترین زن خاندانش به خویش خوانده باشد؟

گفتند: هیچ کس به پیامبر نزدیک تر از تو نیست» [62].

زمخشری می نویسد:

«قوی ترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء آیه مباحله است» [63].

علامه سید محمود آلوسی در تفسیر روح المعانی می نویسد:

«هیچ مؤمنی در دلالت آیه بر فضیلت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تردید نمی کند و پندار ناصبها که این آیه بر فضیلت اهل بیت دلالت ندارد، هذیان و نشانه ای از تماس با شیطان

است» [64].

مسلم در صحیح [65] و ابن حجر در الصواعق المحرقة [66] نیز این گزینش را از سوی خداوند، بزرگ‌ترین دلیل بر فضیلت این پنج نفر (اصحاب کساء) یاد کرده‌اند. شافعی در کتاب مطالب السؤل ضمن بحثی گسترده درباره «حادثه غدیر خم» برای شایستگی علی علیه السلام از آیات و روایات زیادی از جمله آیه مباهله سود جسته و اختصاص مصداق آیه به پنج نفر را مهم‌ترین دلیل بر فضیلت علی و اهل بیت خوانده است [67]. وی به حدیث «من كنت مولا فهدا علی مولا» اشاره کرده، می‌گوید: «باید دانسته شود که حدیث «من كنت مولا» از اسرار فرموده خداوند در آیه «... و انفسنا و انفسکم...» است و چنان که قبلاً بیان شد، مراد، ولایت نفس علی بر مؤمنان است و چون خداوند هنگامی که «نفس» پیامبر را با «نفس» علی علیه السلام قرین ساخت و هر دو را با ضمیری که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اضافه می‌شود جمع کرد، پیامبر خدا در آن حدیث، آنچه را برای نفس او در ولایت بر مؤمنان ثابت بود برای نفس علی علیه السلام ثابت کرد. پس علی علیه السلام سزاوارتر به مؤمنان و سید مؤمنان است و فضیلتها به هر معنایی که ممکن است برای پیامبر خدا به عنوان مولا مؤمنان ثابت شود، به همان معنی برای علی علیه السلام ثابت می‌شود و آن فضیلتها، مرتبه‌ای بی‌مانند و درجه‌عالی و جایگاهی رفیع است که خداوند آنها را به تنهایی به او اختصاص داد نه غیر او. بدین سان این روز، روز عید او و روز شادی دوستان او گردید» [68].

ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء روایتی با سلسله سند معتبر نقل کرده است: «ان علیاً دخل علی رسول الله فقال علیه السلام: مرحبا سید المسلمین و امام المتقین» [69]. علی علیه السلام بر رسول خدا داخل شد و آن حضرت فرمود: آفرین بر سید مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران.

سپس می‌افزاید:

«فسیادة المسلمین و إمامة المتقین، لما كانت من صفات نفسه صلی الله علیه و آله و قد عبّر الله تعالی عن نفس علی علیه السلام بنفسه و صفته بما هو من صفاته» [70]. سیادت مسلمانان و پیشوایی پرهیزگاران چون که از صفات نفس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و خداوند از نفس علی علیه السلام به نفس پیامبر تعبیر کرد، علی را به همه آنچه که از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود ستود.

فخرالدین رازی در تفسیر خود این آیه را مخصوص اصحاب کساء می‌داند و آن را دلیل دو مطلب یاد می‌کند:

1- این آیه مهم‌ترین دلیل بر فضیلت اهل بیت پیامبر است.

2- حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا هستند [71].

او نسبت به مطلب دوم بجز آیه مباهله، به آیه دیگر نیز استناد می‌کند.

«از دیگر آیاتی که این آیه را (مبنی بر اینکه حسن و حسین فرزندان پیامبر خدایند) تأکید می‌کند، آیه 84 و 85 سوره انعام است که می‌فرماید: و از فرزندان ابراهیم، داود و سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی است. و پر واضح است که عیسی به واسطه مادرش به ابراهیم نسبت داده می‌شود، نه به واسطه پدر، پس ثابت می‌شود که فرزند دختر گاهی فرزند خود انسان نامیده می‌شود» [72].

اندیشه‌وران شیعه، با الهام از مکتب اهل بیت علیهم السلام جریان مباهله و نزول این آیه شریفه را در شأن «عترت» از فضایل و امتیازات ویژه اهل بیت می‌دانند. در احتجاج علی علیه

السلام با ابوبکر آمده است که آن حضرت فرمود:
«سوگند به خدا ای ابوبکر! پیامبر، من و اهل من و فرزندانم را برای مباحله همراه برد یا تو و اهل و فرزندان تو را؟»

گفت: شما و اهل و فرزندان شما را» [73].
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در مجلس مأمون، برای اثبات فضیلت عترت بر سایر امت به این آیه استدلال فرموده است. از امام علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند «اصطفا» را در کتابش تفسیر کرده و توضیح داده است؟
امام در پاسخ فرمود:

«آری، به طور صریح و روشن در دوازده مورد تفسیر کرده است».
آن گاه امام مواردی را یاد می کند و چنین ادامه می دهد:
«اما مورد سوم: هنگامی که خداوند پاکان را از میان خلقش برگزیده و پیامبرش را امر کرده که همراه با آن برگزیدگان برای مباحله با اهل نجران اظهار آمادگی کند و فرمود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ..».
عالمان حاضر در آن مجلس می گویند: مراد از «انفس» در آیه خود پیامبر است و نه شخص دیگری.

امام می فرماید: مقصود علی بن ابی طالب است به دلیل سخن پیامبر که در جریان «بنو ولیعه» فرمود: به سوی ایشان مردی را خواهم فرستاد مانند خودم و در آنجا مقصود علی بن ابی طالب بود. بنابراین در آیه مراد از نفس پیامبر، علی علیه السلام و مقصود از «ابنائنا» در آیه حسنین و مقصود از «نسائنا» فاطمه علیها السلام است؛ زیرا خصوصیات در آیه منطبق بر آنان است و این فضیلتی است که هرگز برای بشریت بعد از آنان نیامده و شرف بزرگی است که کسی در آن بر ایشان پیشی نگرفته است؛ چه اینکه علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده است» [74].

شیخ مفید نیز روایتی را از علی بن موسی علیه السلام در باب مباحله به عنوان فضیلتی بزرگ برای علی علیه السلام نقل می کند [75].

آیه تطهیر

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [76].
همانا خداوند اراده فرمود که پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را به نهایت پاکی، پاک سازد.

از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان آیه تطهیر که بر پاکی و طهارت اهل بیت از سوی خدا دلالت دارد در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را شامل می شود، نه غیر آنان را. در میان صاحب نظران اهل سنت، از کسانی که مقصود آیه را در همین پنج نفر می دانند می توان از افراد زیر نام برد:

- 1- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج 2، ص 10 تا 192 با ذکر سلسله سند.
- 2- جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور، ج 5، ص 198 به طریقه‌های مختلف.
- 3- الطحاوی در مشکل الآثار، ج 1، ص 238 تا 332
- 4- حافظ ابن حجر هیثمی در کتاب مجمع الزوائد، ج 9، ص 121 تا 146
- 5- احمد بن حنبل، در کتاب المسند، ج 1، ص 23 و ج 4، ص 107
- 6- ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة، ص 85
- 7- محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ج 22، ص 5 تا 7

8- نسائی در کتاب خصائص، ج 4

9- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 416

محدثان یاد شده روایتهای زیادی را در این زمینه نقل کرده اند که به روایتی از ام سلمه بسنده می کنیم.

ام سلمه گوید:

«هنگامی که این آیه نازل شد و این بشارت کبری را به اصحاب کساء داد گفتم: ای پیامبر خدا! آیا می توانم من هم از اهل بیت باشم؟»

پیامبر خدا فرمود: تو بر خیر هستی، اینان اهل بیت من اند و تو از همسران من هستی» [77].
در روایتی که نویسنده مشکل الآثار از ام سلمه نقل کرده، جمله زیر را از زبان او افزوده است:
«قالت أم سلمة فوددت أنه صلى الله عليه وآله قال: نعم. فكان أحب إلي مما تطلع الشمس و تغرب» [78].

ام سلمه گوید: دوست داشتم که پیامبر خدا در جوابم می گفت: بلی، می توانی وارد این جمع شوی. اگر آری می گفت، از تمام آنچه آفتاب بر آن بتابد و غروب کند برای من بهتر بود.

دلالت آیه تطهیر بر فضیلت اهل بیت

علامه حلی می گوید:

«جمهور مفسران به اجماع از محدثان چون احمد بن حنبل و دیگران گفته اند: این آیه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی از ابو حمراء روایت کرده که گفت: من مدت نه یا ده ماه، خدمتگزار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر سپیده دم از خانه اش بیرون نمی رفت مگر اینکه شانه در [خانه] علی را می گرفت و می فرمود: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما.

علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می گفتند: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای فرستاده خدا.

آن گاه پیامبر خدا می فرمود: نماز، خداوند شما را رحمت کند. «همانا خداوند خواسته است تا شما اهل بیت را از رجس (پلیدی) دور کند و شما را به نهایت پاکی پاک گرداند. و دروغ گفتن از پلیدی است و هیچ خلافی (بین مسلمانان) نیست که علی علیه السلام خلافت را برای خود ادعا می کرد، پس علی در ادعای خود صادق است» [79].

از این بیان، دو نکته مهم به دست می آید؛ نخست اینکه این آیه همچون آیه مباحله، تنها شامل اصحاب «کساء» می شود و هیچ یک از همسران و دیگر نزدیکان آن حضرت را دربر نمی گیرد. نکته دیگر اینکه آیه دلیل عمده بر فضیلت اهل بیت و امامت علی علیه السلام است.

ابن تیمیه در نوشته های قدیمی خود، تنها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را مصداق آیه تطهیر می داند:

«و قوله تعالى «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [80] صحیح آنّ النبى صلی الله علیه و آله قد خصّ به علیاً و فاطمة و الحسن و الحسين. فلما بین سبحانه أنّه یريد أن یذهب الرجس عن أهل بیت نبیه و یطهرهم تطهیرا دعا النبى صلی الله علیه و آله لأقرب أهل بیته و أعظمهم اختصاصا به و هم: علی و فاطمة و سیدی شباب أهل الجنة فجمع الله لهم بین أن قضی لهم بالتطهیر و بین أن قضی لهم بکمال دعاء النبى» [81].

«سخن خدای متعال که فرمود: همانا خداوند خواسته است رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه نماید، صحیح است که پیامبر خدا به این آیه علی و فاطمه و

حسن و حسین را اختصاص داد. هنگامی که خداوند سبحان اراده فرمود که پلیدی را از اهل بیت پیامبر خود بردارد، و آنان را به عالی‌ترین مرتبه پاکیزگی پاک نماید، رسول خدا نزدیک‌ترین اهل بیت خود را به خویشتن و عظیم‌ترین افراد مخصوص به خود را فرا خواند و آنان علی و فاطمه و دو سرور جوانان اهل بهشت (امام حسن و امام حسین) بودند. پس خداوند برای آنان دو امر را جمع کرد. حکم کرد برای آنان به پاکیزگی و حکم کرد برای آنان به کمال دعای پیامبر. ابن تیمیه این مطلب را در کتاب خود به نام حقوق آل البیت که پیش از کتاب منهاج السنّه نگارش یافته بود عنوان کرده است؛ اما در کتاب منهاج السنّه گرچه اختصاص آیه به اصحاب «کساء» را انکار نکرده، ولی این آیه را دلیل بر فضیلت عترت نیز ندانسته است. ابن تیمیه در منهاج السنّه می‌نویسد:

«این سخن خدای متعال (آیه تطهیر) مجرد اراده خداوند برای اهل بیت به تطهیر و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان به تطهیر است. این آیه به این معنی نیست که حقیقتاً خداوند آنان (اهل بیت) را تطهیر کرده است، بلکه این دستوری است که آنان (اهل بیت) به آن مأمور شده‌اند. از بعضی دلایلی که نشانه این است که اهل بیت خود مأمور به تطهیر شده‌اند، نه اینکه خداوند از وقوع تطهیر برای آنان خبر داده است، روایتی است که در صحیح آمده و آن اینکه پیامبر خدا برای علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چادری را استوار کرد. سپس عرض کرد: بارخدایا! اینان اهل من هستند. پس پلیدی را از آنان دور کن و به نهایت درجه پاکیزگی پاکشان گردان. این حدیث را مسلم در صحیح خود از عایشه و صاحبان سنن از ام سلمه روایت کرده‌اند» [82].

نگرش در اظهارات ابن تیمیه می‌نمایاند که او این آیه را دلیل بر فضیلت اهل بیت نمی‌داند و مدعی است که خدا از یک واقعیت (طهارت اهل بیت) خبر نداده، بلکه آنان را به رعایت طهارت دستور داده است. مناسب است نگاهی گذرا به مفاد آیه و دیدگاه‌های صاحبان نظر اسلامی در این زمینه بیفکنیم و ببینیم که آیا واقعا این آیه کریمه بر فضیلت اهل بیت دلالت دارد یا خیر؟ جدای از سبب نزول آیه که همه قرآن پژوهان و آگاهان به اسباب نزول و مفسران شیعه و سنی و همه محدثان و صاحبان صحاح و سنن، به تواتر معنوی نقل کرده و آن را مختص علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌دانند، متن آیه بی‌هیچ ابهامی نشان می‌دهد که آیه در شأن عترت و بیانگر اراده الهی به پاک‌ی و پاکیزگی آنان است.

سخن ابن تیمیه مبنی بر اینکه خداوند در این آیه، از وقوع طهارت اهل بیت خبر نداده، بلکه به اهل بیت دستور داده است که خود را تطهیر کنند، سخنی غیر عالمانه و برخاسته از بی‌توجهی به معنای آیه و در عین حال متناقض با سخنان پیشین وی در کتاب حقوق آل البیت است. او در حقوق آل البیت نوشته است که خدا، دو امتیاز را برای آنان جمع کرد، ولی در منهاج السنّه، آن سخنان را فراموش کرده است. البته تناقض در گفته‌های ابن تیمیه، منحصر به این مورد نیست. نمونه‌هایی فراوان از تناقض گویی‌های او در این نوشتار یاد شد.

نگرش عالمانه به آیه نشان می‌دهد که آیه در پی صدور چنین مأموریتی به اهل بیت نیست، بلکه آیه کریمه از اراده خداوند به تطهیر اهل بیت سخن می‌گوید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [83].

خداوند اراده کرده است که پلیدی را از اهل بیت بردارد و آنان را پاک و پاکیزه گرداند. بنابر آنچه یاد شد، اگر ابن تیمیه تلاش می‌کرد که اختصاص آیه به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را انکار کند و کسانی دیگر را در این فضیلت با آنان شریک سازد، برای او آسان تر بود تا اینکه اثبات فضیلت اهل بیت توسط این آیه را نفی کند.

داوری اهل سنت در مورد دو اندیشه

آنچه یاد شد، بررسی موردی آیات یاد شده از مجموع آیات مورد اختلاف بین ابن تیمیه و علامه حلی بود. اکنون خواهیم دید که علما و صاحب‌نظران اهل سنت و جماعت پس از انتشار اظهارات ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه، چگونه اظهار نظر نموده و کدامین دیدگاه را مخدوش تلقی کرده اند. از این رو نخست نظر رجال شناسان اهل سنت در مورد علامه حلی را یاد می‌کنیم، آن گاه دیدگاه‌های اهل سنت را در مورد عقاید ابن تیمیه بر رد عقاید علامه حلی مرور کرده و در پایان چگونگی تبلور یافتن شخصیت ابن تیمیه در آئینه صاحب‌نظران اهل سنت را پس از تعرضات او به علامه حلی به بررسی می‌نشینیم.

دیدگاه رجال شناسان اهل سنت

در مورد علامه حلی

بررسی آثار و نوشته‌های شرح حال نگاران، رجال شناسان و اندیشه‌وران شیعه و سنی، چنین می‌نمایند که بیشتر صاحب‌نظران به ساحت علامه به دیده تکریم نگریسته و هر یک از علما، از وی با عناوین و القاب در خور شأن نام برده و در تمامی عرصه‌های علمی و فکری و اخلاق و تدین و وثاقت، او را ستوده‌اند.

نمونه‌هایی از اظهارات صاحب‌نظران را در این باره یاد می‌کنیم:

صفدی از صاحب‌نظران اهل سنت و از معاصران علامه گوید:

«او (علامه حلی) امام، علامه، صاحب فنون و دارای تصنیفات بسیاری است و در زمان زندگی خود، مشهور گردید. در علم کلام و معقولات امام (پیشوا) بود. در حالی که بر اسب خود سوار بود، می‌نوشت. کرداری نیکو و اخلاقی پسندیده داشت و همواره به ذکر خدا مشغول بود» [84].

محمد حسین ذهبی گوید:

«شیخ حلی، علامه «متقن» و صاحب تصنیف‌های بسیاری است» [85].

ابن حجر گوید:

«او (علامه حلی) عالم و پیشوای شیعه و مصنف آنان بود. او در پاکی و پاکیزگی نمونه بود. تصنیف‌ها و آثار او در زمان زندگی او شهرت یافت. او ذکر خداوند را زیاد می‌گفت و هم اخلاق نیکو داشت» [86].

ابن داود صاحب رجال که از معاصران علامه بود، در ستایش او می‌گوید:

«او (علامه) شیخ الطائفه، علامه زمان خود، صاحب تحقیق و تدقیق و دارای تصنیف‌های پرشماری بوده و در مدت زمان طولانی، پیشوایی مذهب امامیه را در مسائل معقول و غیر معقول به عهده داشت» [87].

شماری دیگر از صاحب‌نظران وی را این گونه ستوده‌اند:

«او نزد امامیه، شیخ الطائفه و علامه مطلق (بدون تردید و دغدغه) بود، در حالی که این لقب (علامه) در زمان او به دیگری اطلاق نمی‌شد و آیه‌الله نیز به او گفته می‌شد، در حالی که در آن روز این لقب برای هیچ کس دیگر به کار نمی‌رفت» [88].

امیر سید مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال گوید:

«با خود اندیشیده‌ام که در وصف علامه ابن مطهر حلی سخن نگویم؛ زیرا کتاب من گنجایش ذکر علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد. همانا هر چه مردم از نیکویی و فضیلت او را می‌ستایند او از همه آنها برتر است» [89].

ابن تیمیه از منظر صاحب‌نظران اهل سنت

به طور طبیعی برای هر انسان بلندآوازه در مجامع علمی، می توان دوستان و دشمنان، یا به دیگر سخن، موافقان یا مخالفانی را تصور کرد.

ابن تیمیه پس از تألیف کتاب منهاج السنه علیه علامه حلی و انکار فضایل اهل بیت، به ویژه آیات نازل شده در شأن اهل بیت، دوستان زیادی برای خود باقی نگذاشت. یکی دو نفری هم که از سرسختی او در برابر شیعه حمایت می کردند، از اظهارات او در برابر عترت و خاندان رسالت ناراضی بودند و او را به جبهه گیری در برابر شخص علی علیه السلام متهم می نمودند. اکنون دیدگاه دوستان او را یاد می کنیم:

موافقان ابن تیمیه در نگارش منهاج السنه

در میان صاحب‌نظران اهل سنت و جماعت تنها دو نفر فی الجمله به کتاب منهاج السنه نگاهی خوش بینانه نشان دادند:

1- علی بن عبدالکافی سبکی شافعی.

2- ابن حجر عسقلانی.

دلیل خوش بینی این دو شخص، استواری و سودمندی کتاب منهاج السنه نبود؛ زیرا این دو نفر به کتاب یاد شده اشکالات زیادی را وارد کردند و نیز دلیل آنان بر موافقت، وجود نقطه ضعف در شخصیت علمی یا تقوا و تدین و اخلاق علامه حلی هم نبود؛ زیرا ابن حجر به عنوان یک راوی شناس، شخصیت علامه حلی را بارها ستوده است، بلکه تعصب مذهبی آن دو و جانبداری علامه از مکتب اهل بیت و تلاش برای اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام، سبکی و ابن حجر را بر این وا داشته بود که اصل تلاش ابن تیمیه را در جهت نوشتن چنین کتابی بستایند. همین دو نفر نیز اشکالات عمده اعتقادی و غیر اعتقادی چون اهانت به اهل بیت، جعل و تحریف روایات، تضعیف روایتهای صحیح و غلو در بدگویی از علامه حلی را برشمرده اند.

سبکی، کتاب منهاج السنه را پس از وفات مؤلف آن خوانده است. او در قالب چند بیت شعر نخست علامه حلی را به دلیل شیعه بودن هجو کرده، ابن تیمیه را از اینکه کتاب قطوری در برابر عقاید او نوشته می ستاید. سپس به مطالب انحرافی که در جای جای کتاب منهاج السنه آمده اشاره می کند و می گوید:

لکنه خلط الحق المبین بما
یشوبه کدرا فی صفو مشربه
یحاول الحشو ائی کان فهو له
حیث سیر بشرق او بمغربه
یری حوادث لا مبدأ لاولهما
فی الله! سبحانه عما یظن به
لو کان حیاً یری قولی و یفهمه

رددت ما قال اقفوا إثر سبسه [90]

ابن حجر عسقلانی نیز کتاب منهاج السنه را به نقد نشست و از دو زاویه مثبت و منفی، آن را بررسی می کند. وی گوید:

«کتاب منهاج السنه را که ابن تیمیه در رد ابن مطهر حلی به نگارش در آورد، مطالعه کردم. همان گونه که سبکی شافعی گفته، در رد ابن مطهر مفید یافتم. . ولی روایتهای پرشمار و صحیحی را ابن تیمیه در ردیه خود، مردود شمرده است که علمای صاحب فضیلت ما از آغاز

تاکنون به آنها استدلال کرده و می‌کنند و از شهرت تمام برخوردارند و صاحبان «صاح» و «سنن» آنها را ذکر کرده و از نظر سند هم صحیح به نظر می‌رسند» [91].
از این بخش از گفته‌های ابن حجر چنین استفاده می‌شود که ابن تیمیه به خاطر تلاش در سرزنش ابن مطهر حلی، حتی روایتهای صحیح و مشهور و احیانا متواتر را نیز مردود شمرده است.

با توجه به اینکه ابن حجر، راوی شناس معروف و آشنا به روایتهای صحیح و غیر صحیح می‌باشد، می‌توان نتیجه گرفت که ابن تیمیه در جهت رد علامه حلی، حتی از تحریف روایتهای صحیح هم ابایی نداشته است.

مهم تر از همه اینکه ابن تیمیه به خاطر همین هدف، فضائل اهل بیت را نیز به سان روایتهای انکار کرده است؛ چنان که ابن حجر عسقلانی در ادامه سخنان خود گوید:
«و کم من مبالغة لتوهين كلام الرافضی اذته أحياناً إلى تنقیص علیّ علیه السلام» [92].
ابن تیمیه در سست کردن پایه‌های گفته‌های علامه حلی، به حدی مبالغه ورزید که سخنان او به «تنقیص» علی علیه السلام انجامید.

از این جمله ابن حجر برمی‌آید که ابن تیمیه به خاطر رد علامه حلی، حتی به تنقیص وارث علم و حکمت پیامبر و پیشوای معصوم شیعه، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نیز دست یازیده است.

مخالفان ابن تیمیه از اهل سنت

پس از انتشار افکار و اندیشه‌های ابن تیمیه و کتاب منهاج السنه، مخالفت و بدبینی نسبت به او از سوی صاحب‌نظران اهل سنت و جماعت پدید آمد. این مخالفت روز به روز شدیدتر می‌شد و اوج بیشتری می‌گرفت. مخالفت‌های اهل سنت با ابن تیمیه در قالب صدور فتوا، نوشتن کتاب و ایراد خطابه و نصیحت ابراز می‌شد.

این حرکت که از درد دین سرچشمه می‌گرفت و بسیاری از علما آن را بر خود و دیگران واجب می‌دانستند، از زمان حیات ابن تیمیه آغاز شد و تاکنون ادامه دارد.
اکنون مناسب است به نام برخی از مخالفان او در دوره‌های مختلف اشاره شود.
در میان سرشناس‌ترین علمای مخالف عقاید ابن تیمیه در قرن هشتم، مورخان از شخصیت‌های زیر نام برده‌اند:

قاضی عزالدین ابن جماعه؛ امام ابو محمد یافعی؛ امام کمال الدین زملکانی؛ قاضی ابوبکر اخنایی؛ امام تقی الدین سبکی؛ امام ابو حیان و شیخ محمد بن سلیمان کردی [93].
این مخالفت‌ها به زمان حیات ابن تیمیه و قرن هشتم منحصر نماند و در سده‌های بعد یعنی از زمان حیات ابن تیمیه تا اواخر قرن دوازدهم مخالفت و مبارزه‌های علمی به صورت عمومی و سراسری علیه عقاید و افکار او ادامه یافت. در قرن نهم، سرشناس‌ترین چهره‌های مخالف افکار ابن تیمیه عبارت بودند از:

امام ابی بکر حصینی دمشقی، قاضی ابو داود حنفی، امام ابوشاکر شاطی، قاضی حمید الدین حلبی، امام نورالدین نابلسی و ابن حجر عسقلانی [94].
در قرن دهم چهره‌های زیر بیشتر از همه در ضدیت و مبارزه با عقاید و افکار ابن تیمیه قرار داشته‌اند:

نورالدین سمهودی شافعی، امام ابن حجر هیثمی، ملا علی قاری حنفی، قاضی ابو عمر ربیعی، امام ابوبکر شامی حنفی، قاضی جلال الدین دوری شافعی و عین الدین محمد بن علی حنبلی [95].

در قرن یازدهم، مشهورترین چهره‌های پیشگام در مبارزه با افکار و عقاید ابن تیمیه عبارت بودند از:

امام احمد شهاب الدین حنفی، ضیاء الدین علی بن احمد بکری، عمید الدین ابوبکر جبل النوری، قاضی ابو غیاث حمدانی حنفی، امام ابو عبدالله دهلوی شافعی، امام ابوالعلم شافعی بلخی، امام زین الدین حنفی مروزی و عبدالرئوف المناوی الشافعی [96].

در قرن دوازدهم معروف ترین چهره‌های مخالفت و مبارزه علیه ابن تیمیه عبارت بودند از: امام زرقانی مالکی، قاضی ابو سهل سجستانی، قاضی ابو داود بغدادی حنفی، ابو سافور اسکندری شافعی، ابو الحسن علی بن احمد زرکانی، قاضی جلیل القدر نیمروزی و ابن هبه کوفی [97].

در قرن سیزدهم چهره‌های نامدار این مبارزه عبارت بودند از: امام محمد سبکی شافعی، عضد الدین حسن بن ریاح بصری، ابو محمد علی بن داود باسی، ابن عمر تفتی حنفی، علامه سید محمد حسین قزوینی، سید ابراهیم رفاعی، سید علینقی هندی و میر حامد حسین هندی [98].

و نیز در قرن چهاردهم چهره‌های مهم پیشگام مبارزه و مخالفت علیه ابن تیمیه و وهابیت عبارت بودند از: مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان، شیخ مصطفی شطی حنبلی، ابو حامد بن مرزوق شامی، عبدالغنی حماده و شیخ حسین حلمی استانبولی.

کتابهای نوشته شده علیه ابن تیمیه

یکی از رایج ترین روشهای اعلام مخالفت و تبرئه از عقاید ابن تیمیه، نوشتن کتاب علیه او بود. بدین سان از زمان زندگی ابن تیمیه تاکنون، کتابهای زیادی در رد اندیشه او نگارش یافته است. اکنون مناسب است به بعضی از کتابها در این زمینه از منابع اهل سنت اشاره شود. دکتر عبدالله محمد صالح می نویسد:

«علما و صاحب نظران اسلامی در گستره تاریخ، بیش از دو هزار جلد کتاب و رساله علیه افکار ابن تیمیه نوشته اند که سوگمندان به دلایل فراوان (نگارنده به آن دلایل اشاره کرده) تعداد زیادی از آنها به گونه ای از بین رفته که تنها نامی از آنها باقی مانده است. در عین حال حدود چهارصد نسخه کتاب و رساله از آن مجموعه در دست داریم که در موزه ها، کتابخانه های ملی و دولتی و کتابخانه ها و کلکسیونهای شخصی و از «کلکته تا لندن» پراکنده هستند و متأسفانه به خاطر مشکلات مالی و غفلت مسلمانان، حتی در قرون اخیر (که برای چاپ و نشر کتاب عصر طلایی به شمار می آید) هم به چاپ و نشر آنها اقدام نشده است» [99].

با این حال، دکتر صالح، 420 جلد از آن کتابها را با نام مؤلفان و سال نگارش و زمان طبع و نشر آنها یاد کرده، می گوید:

«بسیاری از آن کتابها را خود به صورت مستقیم مطالعه کرده و تعدادی را هم که خود ندیده ام، در منابع معتبر دیگر با نام و مشخصات آنها آشنا شده ام» [100].
همو گوید:

«علمای دینی و مسلمانان دلسوخته، آن کتابها را به زبانهای مختلف از جمله زبانهای اردو، انگلیسی، ترکی و فارسی به نگارش کشیده اند، ولی بیشتر آنها به زبان عربی نوشته شده اند» [101].

دکتر محمد صالح به محل نگهداری کتابهایی که در رد اندیشه ابن تیمیه نگارش یافته و هنوز به طبع نرسیده اند اشاره می کند و می گوید:

«غنی ترین منبع در این زمینه، کتابخانه های عمومی کلکته در هند، سپس کتابخانه مرکزی

استانبول ترکیه می باشد» [102].

دایرة المعارفها و شرح حال نگاران، از کتابهای زیادی نام برده اند که علیه ابن تیمیه نگارش یافته و اکنون در دسترس مسلمانان قرار دارد. مولی مصطفی کاتب چلبی (معروف به حاجی خلیفه)، در کتاب معروف خود به نام کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون بیش از هفتاد جلد کتاب را به صورت مستقیم و غیرمستقیم در رد افکار و عقاید ابن تیمیه به ویژه کتاب منهاج السنّه وی نام برده است [103]. عمر رضا کحاله در معجم المؤلفین، خیرالدین زرکلی در الاعلام، عمر عبدالسلام در المخالفة الوهابیة للقرآن و السنّه، خالد بن مرزوق در التوسل بالنبی و بالصالحین و تنی چند از مؤلفان و مترجمان نیز در آثار و نوشته هایشان، از تعداد پرشماری آثار مطبوع و منتشر شده علیه ابن تیمیه خبر می دهند که تعداد آن آثار از صد نسخه تجاوز می کند.

قدیم ترین کتابها علیه ابن تیمیه

نخستین کتابی که از سوی صاحب نظران اهل سنت علیه ابن تیمیه پس از نوشتن منهاج السنّه او نگارش یافت، المقالات العرضیة فی الرد علی ابن تیمیه بود که به قلم دانشمند معاصر او به نام محمد اخنایی به رشته تحریر درآمد.

محمد اخنایی، عقاید و اندیشه های ابن تیمیه را که مخصوصا در کتاب منهاج السنّه بیان شده به گونه تفصیلی و مستدل نقد کرده و بیشتر ادعاهای او را مردود و مغایر با اسلام شمرده است.

هنگامی که کتاب محمد اخنایی به دست ابن تیمیه رسید، در جواب او کتابی به نام الرد علی الاخنایی نوشت و در آن کتاب، محمد اخنایی را تکفیر کرده، جهاد علیه او و امثال او را واجب اعلام کرد [104].

کتاب المقالات العرضیه و دهها عنوان کتاب دیگر که عالمان مجاور با ابن تیمیه علیه او نگارش کردند، تنها از نوشتن کتاب علیه ابن تیمیه در بلاد اسلامی خبر می دهد، حال آنکه این موج، فراتر از سرزمینهای اسلامی را هم در نوردید.

به گفته «مها انور» (یکی از پژوهشگران هندی) قدیم ترین کتاب را علیه ابن تیمیه در این سرزمین، جمعی از صاحب نظران در «دکن» نگارش کردند که اکنون در کتابخانه عمومی کلکته نگهداری می شود [105].

دومین سند مکتوب غیر مطبوع در این زمینه، کتابی است که جمعی از علمای سرزمین هند در سال 964ق خطاب به اکبر شاه، پادشاه تیموری معروف وقت هند نوشتند. در قسمتی از آن رساله آمده است:

«ما را به یقین کامل و براهین قاطع ثابت شده است که اختلاف انگیزترین و تفرقه جوترین مسلک همان است که امروزه در بعضی جاها به نام مسلک ابن تیمیه معروف است. این مسلک اگر چه به معنای صحیح کلمه مذهب نیست، لیکن چنان ادعاهایی بلندپروازانه دارد که گویی از همه مذاهب شناخته شده اسلامی برتر و عالی تر است و تمام مذاهب بزرگ اسلامی را تخطئه کرده، معتقدان به آنها را به بدعت و ضلالت نسبت می دهد.

این مسلک در برابر پیروان سایر مذاهب بسیار خشن، بی رحم و انعطاف ناپذیر است. مخصوصا نسبت به شیعیان که گویی هدف اصلی این مسلک، دشمنی و خصومت با آنهاست....

بانی این مسلک که از اهالی شام است، احمد بن عبدالحلیم نام دارد و معروف به ابن تیمیه می باشد. کتاب چند جلدی قطوری به نام منهاج السنّة النبویه نوشته و در آن از بای بسم الله تا تای تمت، به مذمت و ملامت شیعیان و به استهزا گرفتن عقاید آنان پرداخته است. حق و

انصاف این است که در بسیاری موارد این کتاب، تهمت‌های ناروا به شیعه زده شده و یا عمل دسته ای از عوام آنها، عین اعتقاد اصولی شان به حساب آمده و مؤلف در این کتاب، آنچنان خصومت و عداوت تند و مهار نشدنی نسبت به شیعه اعمال کرده است که در مواردی فضایل مشهور علی علیه السلام را انکار کرده و حتی در برخی موارد نسبت به ساحت مقدس ایشان اهانت کرده است و این نحوه قضاوت نسبت به نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، مگر به خاطر بغض و عداوت بی پایان نسبت به شیعیان و البته... پس از بحث و جدل های فراوان صاحب این کتاب که بانی مسلک مورد بحث است، نتیجه گرفته که شیعیان خارج از فرقه ها و نحله های اسلامی می باشند و این سخنی است که هیچ یک از پیشوایان دین و علمای معتبر مسلمین نگفته است [106].»

به گفته عمر بیطار در الآثار الخالده قدیم ترین اثر در این زمینه در مصر، رساله ای است که در سال 716ق نوشته شده است. در قسمتهایی از این کتاب چنین آمده است:
«در این ایام و ازمه، فتنه ها و بلایای فراوان به این شهر و دیار روی آورده و قلوب مسلمانان را آکنده از غم و اندوه و جریحه دار ساخته است که از آشکارترین مصادیق آنها سخنان و اظهاراتی است که عقاید حقه مسلمانان را مورد هجوم قرار داده و به ساحت مقدس ربوبی و مقام رفیع نبوی و آل و اصحاب او نسبت‌های ناروا داده است! صاحب این سخنان (اشاره به ابن تیمیه) که از علوم اسلامی و عقاید حقه دینی بهره ای ندارد، خداوند را به سان اجسام مادی، جسم محسوس قرار داده و منکر معجزات و کرامات نبوی و فضایل یاران و اصحاب او گردیده و پیشوایان مذاهب اسلامی را مورد تمسخر و تهمت ناروا قرار داده و سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر شده و اعمال مباح و مستحب مسلمانان را بدعت خوانده و از این طریق در میان مسلمانان ایجاد شکاف و تفرقه کرده و در عقاید برخی از عوام، ایجاد تزلزل و اضطراب کرده است... ما به حکم وظیفه شرعی به مسلمانان هشدار می دهیم که فریب این القائات شیطانی را نخورده، از وسوسه شیاطین به ریسمان الهی و سیره و سنت نبوی چنگ بزنند و..» [107].

مخالفتان منهاج السنّه در میان شیعه

منهاج السنّه ابن تیمیه که در واقع احساسات شخصی و عقده ها و پرخاشگری های مؤلف را انعکاس بخشیده بود، تنها خشم و تعصب مسلمانان سنّی مذهب را بر نیفروخت، بلکه قلوب مسلمانان شیعه را نیز سخت جریحه دار کرد. صاحب نظران شیعه نیز هر یک با بیان و قلم و اندیشه خود ابن تیمیه را به نقد کشیدند. آنها در رد کتاب ابن تیمیه، کتابهای زیادی نوشته اند. از جمله می توان از این آثار نام برد:

1- منهاج الشریعة فی الرد علی منهاج السنّه، اثر سید مهدی قزوینی. این کتاب در سال 1318 ق نگارش یافت.

2- اکمال المنّة فی نقض منهاج السنّه، اثر سید سراج الدین حسین بن عیسی الیمانی اللکهنوی.

3- منهاج الشریعة فی رد ابن تیمیه، از سید مهدی کشوران کاظمی.

4- منهج الرشاد، از شیخ جعفر کاشف الغطا.

5- البراهین الجلیه، از محمد حسن قزوینی.

6- الدعوة الاسلامیه، از شیخ محمد نجفی.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر و مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق نیز علیه منهاج السنّه مطالب مستند و مبسوطی بیان کرده اند.

از همه مهم تر سخنی است که علامه حلی خود در مورد کتاب منهاج السنّه گفته است.
ابن حجر گوید:

«ابن مطهر، خُلق ستوده و برخوردار پسندیده ای داشت و هنگامی که کتاب منهاج السنّه به دست او رسید گفت: «لو کان یفهم ما اقول اجبته»؛ اگر ابن تیمیه می فهمید که من چه می گویم پاسخ او را می گفتم» [108].

سخن نهایی درباره منهاج السنّه

بررسی کتاب پر حجم منهاج السنّه که توسط نگارنده صورت گرفت و نیز دیدگاههایی که از سوی صاحب نظران موافق و مخالف ابن تیمیه درباره اثر مزبور اظهار داشته است، انحرافات و اشکالات اعتقادی و غیر اعتقادی فراوانی را در آن کتاب می نمایاند که به برخی از آنها به عنوان نمونه اشاره می کنیم:

1- تحریف معنوی قرآن.

ابن تیمیه در بسیاری موارد، ابتدا و انتهای آیه را حذف می کند تا قسمت خاص آن را با مدعی و مقصود خویش موافق نشان دهد و روایتهای سبب نزول آیه را که با خواسته هایش هماهنگ نبوده، تحریف کرده است.

2- تحریف روایات بیان کننده سبب نزول آیات در مورد اهل بیت.

3- تحریف روایات.

4- انکار بسیاری از ارزشهای اعتقادی مسلمانان. او در کتاب خود توسل به انبیا و اولیا و صلحا و استغاثه به آنان را انکار کرده و شفاعت روز قیامت را مردود شمرده است. زیارت اهل قبور، ساختن مساجد بر قبور انبیا و صلحا و ایجاد بنا و گلدسته و بارگاه بر قبور و مشاهد مشرفه انبیا و اولیا و اهل بیت را مردود و بدعت خوانده است.

پی نوشت ها

[1] ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج 2، ص 398.

[2] حسنی ارموی، مقدمه نهج الحق و كشف الصدق علامه حلی، ص 9.

[3] صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیاته و عقائده، ص 200.

[4] سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 5، ص 401.

[5] ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج 2، ص 381، حوادث سال 718ق.

[6] ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنه، ج 2، ص 71.

[7] همو، لسان المیزان، ج 2، ص 317.

[8] تعلیق الکوثری فی ذیل الاسماء و الصفات للبیهقی، ص 31.

[9] صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیاته و عقائده، ص 125.

[10] ابن تیمیه، منهاج السنّه، ج 1، ص 2.

[11] همان، ص 8.

[12] همو، التوسل و الوسيله، ص 86.

[13] ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنه، ج 2، ص 26.

[14] مائده / 55.

[15] علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، تحقیق حسنی ارموی، قم، منشورات الهجرة، ص 172.

[16] همو، كشف المراد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1407ق، ص 368.

[17] ابن تیمیه، مقدمة فی اصول التفسیر، ص 31.

[18] همان، ص 36.

- [19] همو، منهاج السنّه، ج 2، ص 90.
[20] همان
[21] همان
[22] همان
[23] همو، مقدمة فی اصول التفسیر، ص 51.
[24] ابن تیمیه، منهاج السنّه، ج 4، ص 80.
[25] محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج 4، ص 186.
[26] بغوی، معالم التنزیل، ج 2، ص 272.
[27] واحدی، اسباب النزول، ص 114.
[28] جارالله زمخشری، تفسیر کشاف، ج 1، ص 649.
[29] فخرالدین رازی، تفسیر کبیر، ج 12، ص 26.
[30] ثعلبی، تفسیر کبیر (مخطوط)، ذیل آیه.
[31] احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2، ص 678.
[32] ابن اثیر، جامع الاصول، ج 9، ص 478.
[33] ابوالسعود، تفسیر، ج 2، ص 52.
[34] نسفی، تفسیر نسفی، ج 1، ص 420.
[35] بیضاوی، تفسیر بیضاوی، ج 1، ص 272.
[36] جلال الدین سیوطی، لباب النقول، ص 93.
[37] شوکانی، فتح القدر، ج 2، ص 53.
[38] آلوسی، روح المعانی، ج 6، ص 167.
[39] شوکانی، فتح القدر، ج 2، ص 53.
[40] همان.
[41] آلوسی، روح المعانی، ج 6، ص 167.
[42] همان
[43] احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2، ص 678، ح 1158؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ج 9، ص 478، ح 6503.
[44] حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 209.
[45] واحدی، اسباب النزول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص 133.
[46] ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفه.
[47] سیوطی، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، 1403ق، ج 3، ص 104-106.
[48] فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 12، ص 26.
[49] علامه امینی، الغدیر، ج 3، ص 56.
[50] علامه طباطبایی، المیزان، ج 6، ص 25.
[51] قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، با تعلیقات مرحوم آیه الله مرعشی نجفی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ج 2، ص 392-408.
[52] شرف الدین، المراجعات، تحقیق الشیخ حسین الراضی، تهران، مجمع جهانی اهل بیت، 1416ق، ص 157.
[53] سید مرتضی، الفصول المختاره، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، 1413ق، ص 140.
[54] آل عمران/ 61
[55] عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، تفسیر بیضاوی، مؤسسه اعلمی، ج 1، ص 261.
[56] علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص 177.
[57] ابن تیمیه، منهاج السنّه، ج 2، ص 118 و ج 4، ص 35.
[58] همان، ج 4، ص 34.

- [59] ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص 319.
- [60] ابن تیمیه، منهاج السنه، ج 3، ص 269.
- [61] همان، ج 1، ص 6.
- [62] ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص 124، به نقل از: پاورقی بحارالانوار، ج 35 و کتاب المباهله سبیتی، ص 92.
- [63] جارالله زمخشری، الکشاف، ج 7، ص 370.
- [64] سید محمود آلوسی، روح المعانی، ج 3، ص 190.
- [65] مسلم، صحیح، ج 2، باب فضائل علی علیه السلام، ص 180.
- [66] ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 92.
- [67] کمال الدین بن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص 16.
- [68] همان.
- [69] ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 61.
- [70] همان.
- [71] فخرالدین رازی، تفسیر کبیر، ج 8، ص 81.
- [72] همان.
- [73] طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 118.
- [74] شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج 1، ص 231؛ سید شریف رضی، حقائق التأویل، مؤسسه بعثت، ص 230.
- [75] بنگرید به: شیخ مفید، الفصول المختاره، قم، انتشارات کنگره شیخ مفید، ص 38؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 35، ص 257.
- [76] احزاب / 33.
- [77] ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 485؛ فرائد السمطین؛ کفایة الطالب، ص 323 و سایر منابع یاد شده در متن.
- [78] طحاوی، مشکل الآثار، ج 1، ص 426.
- [79] علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص 173.
- [80] احزاب / 33.
- [81] ابن تیمیه، حقوق آل البیت، ص 12.
- [82] منهاج السنه، ص 117.
- [83] احزاب / 33.
- [84] ابن خلکان، الوافی بالوفیات، ج 3، ص 79.
- [85] ذیول العبر، ج 4، ص 77.
- [86] ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص 317.
- [87] ابن داود، رجال ابن داود، ج 8، ص 466.
- [88] صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیات و عقائده، ص 203.
- [89] تفرشی، نقد الرجال، ص 100.
- [90] الصفدی، الوافی بالوفیات، چاپ دوم: بیروت، 1411ق، ج 21، ص 262.
- [91] ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 6، ص 319.
- [92] همان.
- [93] العلماء الاسلامی، موقفهم من الوهابیه، ص 30.
- [94] الوهابیه فی نظر العلماء الاسلامی، ص 11.
- [95] همان، ص 47.
- [96] همان ص 54.
- [97] همان ص 56.
- [98] علی اصغر فقیهی، وهابیان، تهران، 1352ش، ص 129.

- [99] العلماء الاسلاميون، موقفهم من الوهابيه، ص 273.
- [100] همان، ص 347.
- [101] همان
- [102] همان
- [103] حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، چاپ سوم: بیروت، 1387ق، ج 2، ص 1872.
- [104] ابن تیمیه، الرد علی الاخنایی، ص 205.
- [105] مها انور، العلماء الاسلامی فی الهند، حیدرآباد، 1962م، ص 121.
- [106] همان، ص 134.
- [107] عمر بیطار، الآثار الخالده، قاهره، 1969م، ص 176.
- [108] ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص 317.